



یکی از مفاهیم مهم کتاب‌های جدید علوم اجتماعی دوره متوسطه، مفهوم «کنش» است. در کتاب جامعه‌شناسی پایه دوم، این مفهوم ابتدا تعریف و سپس به دو نوع انسانی و اجتماعی تقسیم می‌شود. پس از آن کنش اجتماعی را به‌عنوان خردترین پدیده اجتماعی معرفی می‌کند که به‌مثابه اتم جهان اجتماعی عمل می‌کند. این دیدگاه «آگاهی» را عنصر اساسی کنش قلمداد می‌کند. بی‌تردید آبخور این برداشت از کنش در کتاب‌های مذکور، مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، معرفت‌شناختی و روش‌شناسی بنیادی معین و پیشینه اندیشه اسلامی - ایرانی است.

بررسی جایگاه عنصر آگاهی در کنش اجتماعی در اندیشه جامعه‌شناسان کلاسیک، برای بسط این معنا سودمند است. جامعه‌شناسان کلاسیک چه سهمی برای نقش آگاهی در کنش اجتماعی قائل‌اند؟ یکی از دلایل اهمیت **تالکوت پارسونز** در جامعه‌شناسی، پروراندن مفاهیم پایه در این حوزه مطالعاتی و دیگری تلفیق دیدگاه‌های متفاوت جامعه‌شناسان کلاسیک در یک نظم نظری وسیع‌تر است. پارسونز در جاهای متفاوتی از آثار خود، مسئله مطرح نظر ما را پیگیری کرده است. در این نوشتار به اختصار، تحلیل پارسونز را از نقش آگاهی در کنش اجتماعی که با بررسی نظرات **وبر**، **دورکیم**، **پاره‌تو** و **مارکس** همراه است، گزارش می‌کنیم. نوشتار حاضر، نوعی ترجمه و تألیف از دیدگاه پارسونز در این رابطه است.

از نگاه پارسونز مبحث «نقش آگاهی در کنش» قدمت دیرینه‌ای دارد، ولی به دلایلی، جدلی و بی‌سرانجام باقی مانده است: یکی اینکه این بحث همیشه به‌صورت کلی‌بله و خیر مطرح شده است و طرفین دعوا حاضر به تجزیه و تدقیق مسئله نبوده‌اند. دیگر اینکه این موضوع با مباحث فلسفی ارتباط و اتصال دارد. پارسونز خود سعی دارد این موضوع را در سطح تحلیل علمی (نظری - تجربی) مطرح کند. او معتقد است علوم اجتماعی نمی‌توانند در یک خلأ فلسفی ادامه حیات دهند، ولی می‌توان مسائل آن‌ها را علی‌رغم وابستگی‌شان، جداگانه مورد بررسی قرار داد. تأکید بر تأثیر آگاهی‌ها و ایده‌ها در کنش اجتماعی، قرار گرفتن

کنش اجتماعی

پیش‌درآمدی بر مفهوم کنش اجتماعی

دکتر لطیف عیوضی

مسئول گروه علوم اجتماعی دفتر تألیف کتاب‌های درسی

یکی از مفاهیم مهم کتاب‌های جدید علوم اجتماعی دوره متوسطه، مفهوم «کنش» است. در کتاب جامعه‌شناسی پایه دوم، این مفهوم ابتدا تعریف و سپس به دو نوع انسانی و اجتماعی تقسیم می‌شود. پس از آن کنش اجتماعی را به عنوان خردترین پدیده اجتماعی معرفی می‌کند که به مثابه اتم جهان اجتماعی عمل می‌کند. این دیدگاه «آگاهی» را عنصر اساسی کنش قلمداد می‌کند

ویژگی مشترک چنین تحلیل‌هایی، استفاده از کارآمدترین وسایلی است که کنشگر در موقعیت خود در دسترس دارد. این نوع تحلیل‌ها، معیار معتبری برای انتخاب وسیله در اختیار دارند. اساس این انتخاب، آگاهی کنشگر از موقعیت، یعنی شناسایی پیامدهای متفاوت پیش‌روی اوست. در اینجا شرط عقلانیت، وجود آگاهی معتبر علمی است که با آن به مثابه یک متغیر، در نظام کنش برخورد می‌شود؛ یعنی متناسب با تغییرات محتوای آن، کنش نیز تغییر می‌کند. در تبیین عدم تطابق کنش با معیار عقلانیت به ذخیره دانش کنشگر ارجاع داده می‌شود. «اگر دانش لازم را می‌داشت، طور دیگری عمل می‌کرد.» ناآگاهی یا دانش نادرست، علت عدم عقلانیت معرفی می‌شود. در یک موقعیت خاص، برای دستیابی به یک هدف خاص، میزان معینی از آگاهی معتبر کفایت می‌کند. اگر این آگاهی موجود نباشد، یا کنشگر بعضی از ویژگی‌های مهم موقعیت را نشناسد، یا آگاهی او معتبر نباشد، عدم عقلانیت کنش او تبیین می‌شود. این نوع تحلیل از نقش آگاهی در کنش، در نظریه اقتصادی به کامل‌ترین وجه مفهوم‌سازی و پالایش شده است که در صورت عدم اقرار به آن، منتقدان باید تحلیل جایگزین آن را ارائه کنند.

در مورد فناوری هم همین تحلیل صدق می‌کند. فناوری را نمی‌توان بدون دانشی که بر آن مبتنی است، فهمید. فناوری کارکرد دانش یا آگاهی است. پارسونز در تبیین چرایی اینکه مارکس فناوری را در زمره عوامل مادی تغییر اجتماعی و ایده را بخشی از روبنا تلقی می‌کند، معتقد است که او تعریف و گونه‌شناسی دقیقی از ایده‌ها و آگاهی‌ها ندارد و از این واقعیت چشم‌پوشی می‌کند که فناوری، خود از ایده‌ها تشکیل شده است. مارکس با تمام ایده‌ها، تحت عنوان ایدئولوژی برخورد می‌کند. او معتقد است که نظریه مارکس با دو قطبی «ایده» و «ماده» به چنین مغلطه‌ای گرفتار می‌شود؛ کلی بافی‌هایی که اجازه خرد کردن مسئله و برخورد علمی با آن را نمی‌دهند. پارسونز معتقد است که هر جامعه بشری میزان قابل توجهی از دانش‌های معتبر تجربی در اختیار دارد و اینکه در قالب علم مدرن از لحاظ نظری نظام‌مند نشده‌اند، تفاوتی در اصل وجود آن‌ها ایجاد نمی‌کند.

در معرض اتهام ایده‌آلیسم است، ولی به زعم پارسونز ایده و آگاهی خود پدیده‌ای اجتماعی است. آگاهی بر کنش به صورت اسرارآمیز و خود به خودی تأثیر نمی‌گذارد، بلکه در ارتباط با سایر عناصر نظام اجتماعی این نقش را ایفا می‌کند.

پارسونز بنا به اقتضای یک مبحث نظری - تجربی، سعی در تعریف مفهومی و عملیاتی آگاهی یا ایده دارد. از نگاه او ایده‌ها، مفاهیم و گزاره‌هایی در رابطه با علاقه‌ها، ارزش‌ها و تجربه‌های بشری هستند که مستعد تفسیر معنادارند (مفاهیم، گزاره‌ها و روابط منطقی بین آن‌ها).

ایده‌ها برای آنکه بتوانند به عنوان متغیری اساسی و عاملی تأثیرگذار در کنش اجتماعی بررسی شوند، یا باید محتوای خاص آن‌ها از موردی تا مورد دیگر متفاوت باشد، یا به گونه‌های گسترده و معینی تقسیم شوند که از نظر رابطه‌شان با کنش، متفاوت باشند. او راه دوم را بر می‌گزیند و به گونه‌شناسی ایده‌ها می‌پردازد.

از نگاه او عناصر اصلی فرهنگ عبارت‌اند از: شناختی^۱، عاطفی^۲، ارزشی^۳. متناظر با عناصر شناختی فرهنگ، ما با ایده‌های «هست‌شناسانه» و متناظر با مجموع عناصر شناختی، عاطفی و ارزشی، با ایده‌های «بایدشناسانه» مواجهیم.

بنابراین دو گونه ایده وجود دارد: «ایده‌های هست‌شناسانه»^۴ و «ایده‌های بایدشناسانه»^۵. هر کدام از این دو دسته را به دو نوع تجربی و غیرتجربی تقسیم می‌کند و نقش هر کدام از آن‌ها را در کنش اجتماعی تحلیل می‌کند.

نقش ایده‌های هست‌شناسانه تجربی

از نگاه او، عقلانیت کنش، به معنی حداکثر کردن بهره‌وری و کارایی از طریق تناسب وسایل و اهداف است. عقلانیت در این معنا، مبنای تحلیل فرایندهای فناورانه در علم، صنعت، پزشکی، راهبرد نظامی و حوزه‌هایی از این قبیل است که خود، اساس نظریه اقتصادی محسوب می‌شود و تا حدود زیادی در تحلیل فرایندهای سیاسی دستیابی به قدرت، نگهداری و اعمال آن نیز به کار می‌آید.



ایده‌های
هست‌شناسانه
علاوه بر ایفای
نقش در انتخاب
وسایل برای
رسیدن به اهداف
معین (تعیین
وسایل)، در تعیین
و تأیید اهدافی
که باید دنبال
شوند نیز نقش
دارند (تعیین
اهداف). این
نوع تأییدات
باید به‌عنوان
ایده‌های
غیر تجربی
طبقه‌بندی شوند.
هر چه بیشتر
برای تصریح و
تدقیق مفروضات
آشکار و پنهان
این ایده‌ها
تلاش شود،
بیشتر مشخص
می‌شود که آن‌ها
متافیز یکی هستند

نقش ایده‌های هست‌شناسانه غیر تجربی

از نگاه او، در همه جوامع ایده‌های هست‌شناسانه‌ای وجود دارند که تن به آزمون تجربی نمی‌دهند. در پاسخ به چرایی آن، رویکرد پوزیتیویستی غالب - که البته با مخالفت‌های زیادی مواجه است - ایده‌هایی را که از استاندارد آزمون تجربی عدول کنند، غلط می‌داند. آن‌ها استاندارد علمی اثباتی، برای داوری چنین ایده‌هایی را دور از دسترس می‌دانند. ولی چنین ایده‌هایی به تعبیر پاره‌تو فراتجربی هستند؛ مانند ایده‌هایی که جهان را به دو بخش خیر و شر تقسیم می‌کنند، یا قائل به تناسخ ارواح هستند، ضد علمی نیستند، بلکه غیر علمی‌اند. در مورد نقش چنین ایده‌هایی در کنش چه باید گفت؟

پارسونز مدعی است تا جایی که این ایده‌ها از نوع هست‌شناسانه باشند، با ایده‌های معتبر علمی، یکسانی‌های شکلی معینی دارند. یک وجه آن‌ها، سازوکارهای جهت‌یابی کنشگر در موقعیت اوست. تا جایی که فرد انسانی را موجود هدفمندی فرض می‌کنیم، برای دستیابی به اهداف، نمی‌تواند از این سازوکارهای جهت‌یابی بی‌نیاز باشد. بنابراین برای جهت‌یابی، دانش کافی یا سازوکارهای کارکردی همسان آن ضروری‌اند.

ایده‌های هست‌شناسانه علاوه بر ایفای نقش در انتخاب وسایل برای رسیدن به اهداف معین (تعیین وسایل)، در تعیین و تأیید اهدافی که باید دنبال شوند نیز نقش دارند (تعیین اهداف). این نوع تأییدات باید به‌عنوان ایده‌های غیر تجربی طبقه‌بندی شوند. هر چه بیشتر برای تصریح و تدقیق مفروضات آشکار و پنهان این ایده‌ها تلاش شود، بیشتر مشخص می‌شود که آن‌ها متافیزیکی هستند تا مفروضات علمی. در اینجا مسئله این نیست که آیا ایده‌های هست‌شناسانه غیر تجربی در کنش‌های اجتماعی دخیل هستند یا نه؛ زیرا آشکارا وجود دارند. بلکه مسئله این است که: «آیا می‌توان نشان داد که ویژگی‌های مهمی از کنش‌های اجتماعی اثر کارکردی تنوعات محتوایی این نوع ایده‌ها هستند؟»

بیشتر تلاش‌ها در این زمینه به روش تکوینی یا تاریخی بوده‌اند. البته تنها راه ممکن برای تعیین عوامل علی دخیل در تکوین یک پدیده، تعیین ترکیبات وضعیت سابق بر آن پدیده است. اما تشریح روابط علی تنها با استفاده از مفاهیم کلی و دانش همسانی‌های تعمیم‌یافته [نظریه معتبر] ممکن می‌شود. در اینجا پرسش از تبیین یک پدیده خاص نیست، بلکه بنا نهادن یکنواختی‌های تعمیم‌یافته است. از این رو تنها راه ممکن، روش مقایسه (قرینه منطقی محدود آزمایش) است که امکان تفکیک متغیرها را فراهم می‌آورد.

نظریه مارکس در رابطه با نقش ایده‌ها به روش تکوینی - تاریخی ارائه شده است، در حالی که این روش برای نفی یا اثبات چنین ادعایی کفایت نمی‌کند.

مهم‌ترین مطالعات تجربی در دسترس در این زمینه، کارهای ماکس وبر در جامعه‌شناسی دین است. وبر به مستند ساختن تاریخی نقش عوامل مادی و ایده‌های دینی فرقه معینی از پروتستانیسم در تکوین سرمایه‌داری عقلانی بورژوازی علاقه‌مند بود. دیدگاه روش‌شناختی وبر به او نشان داد که در غیاب تعمیم‌های مناسب در رابطه با نقش ایده‌ها، امیدی به برخورد با این مسئله با مطالعات تکوینی بیشتر نیست. بنابراین برای مطالعه تأثیر تفاوت ایده‌های مذهبی به روش مقایسه‌ای روی آورد.

وبر نشان داد که در جوامع مختلفی که مطالعه کرده است، پیش از توسعه ایده‌های مذهبی مطمح نظر او، عوامل مادی و روندهای توسعه وابسته به آن‌ها اساساً یکسان بودند. او سعی کرد در چین، هند و اروپای غربی، عوامل اقتصادی (شرایط تولید) مساعد و نامساعد برای توسعه سرمایه‌داری را تخمین بزند. نتیجه مطالعات وی، این قضاوت بود که از این نظر، شباهت‌های بسیار زیادی در هر سه جامعه وجود داشته است. اما سرمایه‌داری فقط در اروپا شکل گرفته است. چه عاملی این نتیجه کاملاً متفاوت را توضیح می‌دهد؟ واقعیت این است که ایده‌های مذهبی در این سه تمدن متفاوت بوده‌اند. اما وبر تحلیل خود را از نقش ایده‌ها، در این سطح رها نکرد. بر اساس یک طرح مفهومی تعمیم‌یافته‌تر (نظریه کنش)، سازوکارهایی را تحلیل کرد که به واسطه آن‌ها ایده‌ها بر کنش تأثیر می‌گذارند. او نشان داد آنچه به‌عنوان نتیجه تبعیت احتمالی از ایده‌های مذهبی کنفیوئیسیسم، هندوئیسیسم و پروتستانیسم بر وجه معینی از زندگی اجتماعی تخمین زده بود، با نتایج حقیقی برآمده از مطالعات مقایسه‌ای منطبق است.

این مطالعه مقایسه‌ای جامع، نه تنها برای تز تاریخی اولیه او یک شاهد قوی بود که ایده‌های ریاضت‌طلبانه پروتستانیسم در تکوین سرمایه‌داری مدرن نقش علی مهمی ایفا کردند، بلکه به فرموله کردن یک نظریه تعمیم‌یافته از نقش ایده‌های هست‌شناسانه غیر تجربی در رابطه با کنش منتهی شد. از نگاه وبر، ایده‌های مذهبی نیروی محرکه تعیین انواع خاصی از کنش نیستند، بلکه این نقش به وسیله علاقه‌های مذهبی ایفا می‌شود. علاقه به رستگاری، نمونه‌ای از این علاقه‌هاست. اما صرف علاقه به رستگاری کافی نیست. سؤالی که در اینجا پیش می‌آید این است که چه انواع خاصی از کنش برانگیخته می‌شوند؟

مطالعه مقایسه‌ای وبر نشان می‌دهد که این امر بسته به ساختار ایده‌های مذهبی هست‌شناسانه، بسیار متفاوت

هم اهداف و هم هنجارهای راهنما، عناصر شناختی‌اند؛ یعنی نوعی از آگاهی و ایده هستند. هنگامی که از محتوای این اهداف و قواعد پرسش می‌کنیم، پاسخ را در قالب مفاهیم و گزاره‌ها بیان می‌کنیم. مثلاً منظور از بستن یک قرارداد سودآور چیست؟ منظور از روش درستکارانه چیست؟ این آگاهی‌ها را نه فقط به ناظر بلکه به خود کنشگر نیز باید نسبت داد.

اینکه آیا ایده‌های هنجاری و باید شناسانه یک متغیر مستقل را در کنش اجتماعی تشکیل می‌دهند، نیاز به کاری شبیه کار وبر دارد.

نتایج دونوع تحلیل مذکور از یکدیگر مجزا نیستند، بلکه بخش منسجمی از مجموعه نظری جامع‌تری هستند. نتیجه تحلیل ایده‌های هست‌شناسانه تجربی، بخشی از نظریه عام‌تر اقتصادی است که به صورت مستقیم یا با واسطه به علت وابستگی آن با سایر نتایج علم اقتصاد تأیید می‌شود. در مورد ایده‌های هست‌شناسانه غیر تجربی شاید چنین حالتی نباشد، ولی نظرات وبر در جامعه‌شناسی دین با نظرات دورکیم با سرآغازی متفاوت (انسجام اجتماعی) و دیگران هم‌خوان هستند. این طرح عمومی جامعه‌شناسی دین، بخشی از نظام نظری وسیع‌تری است که تحلیل‌های فناورانه و اقتصادی نقش ایده‌های تجربی را نیز در برمی‌گیرد: تحلیل تعمیم‌یافته‌تر کنش انسانی.

در پایان یادآور می‌شویم، از نظر پارسونز، دورکیم و وبر برای آگاهی اهمیت اساسی قائل بودند، منتها یکی در سطح آگاهی فردی و دیگری در سطح آگاهی جمعی. در مورد مارکس پارسونز معتقد است، روش تکوینی - تاریخی مارکس و مارکسیسم نمی‌تواند در نفی یا اثبات نقش آگاهی در کنش اجتماعی مدعی باشد. در مورد پاره‌تو می‌نویسد که او حداقل نقش ایده‌های هست‌شناسانه تجربی را تأیید می‌کند و مدعی مؤثر نبودن سایر ایده‌ها نیز نیست، بلکه به دلیل معیار سرسختانه‌ای که دارد، آن‌ها را غیر علمی می‌داند. و در جاهای مختلف کارش، نقش مهمی برای این نوع ایده‌ها قائل شده است، ولی شاید نظریه اجتماعی او نظریه‌ای منسجم نباشد.

پی‌نوشت‌ها

1. Cognitive
2. Cathetic
3. Evaluative
4. Existential beliefs
5. Evaluative beliefs

منابع

1. Parsons, Talcoot, **The structure pf Social Action**, 20 ff, New York, 1937.
2. Parsons, Talcoot, **The Social System** Free Press, V. P. XV, 1951.

خواهد بود. مثلاً برای یک کالونیست، اتحاد عرفانی با خدا به دلیل جایگاه مطلق او غیرممکن است. فرد کالونیست تنها برای تحقق اراده خدا و ساختن ملکوت الهی روی زمین، هستی یافته است. سرنوشت قطعی او به وسیله قضا و قدر تعیین شده است، اما او می‌تواند با تقویت ایمان خود به وسیله کار فعال برای تحقق اراده الهی، از رستگاری خود مطمئن شود. نقش ایده‌ها در رابطه با علاقه رستگاری، «تعریف موقعیت» است. فهم دقیق اینکه چه اشکال خاصی از کنش مربوط به دستیابی به رستگاری یا اطمینان از آن است، تنها با ارجاع به این ایده‌ها ممکن است. به این معنا، محتوای ایده‌های مذهبی یک متغیر مهم در تعیین نوع محسوس از کنش است؛ که در این مورد همان کار نظام‌مند، عقلانی و ماهرانه برای فرد کالونیست محسوب می‌شود.

تاکنون نقش ایده‌های هست‌شناسانه تجربی در ارتباطشان با مسئله انتخاب وسایل - مطابق با معیار عقلانیت - تحلیل شده‌اند و نقش ایده‌های هست‌شناسانه غیر تجربی در رابطه با مسئله جهت‌یابی غایت‌شناسانه کنشگر، یعنی تعیین و تأیید اهداف، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. بین این دو نحوه تحلیل شکافی وجود دارد که باید پر شود. انتخاب وسایل جز در ارتباط با اهداف فاقد اهمیت است. به علاوه، آنچه جهت‌یابی غایت‌شناسانه نامیدیم، همین‌طور فاقد معناست، مگر اینکه مشکل انتخاب بین اهداف رقیب وجود داشته باشد.

به علاوه، تحلیل حاضر نقش مهمی برای ایده‌های باید‌شناسانه و هنجاری قائل شده است. تحلیل مفروضات روش بر خورد با دانش تجربی نشان می‌دهد که برای نسبت دادن نقش علی به آگاهی، هم نقش اهداف و هم وجود روابط قطعی بین اهداف در یک نظام نسبتاً منسجم، اساسی است. کنش عقلانی به این معنی که به وسیله دانش معتبر علمی راهنمایی می‌شود، کنشی است که از نظر هنجاری و باید‌شناسانه جهت‌یابی شده است. تعریف موقعیت با ارجاع به علاقه‌های مذهبی، جدای از احتجاج و استدلالی که باعث انتخاب اهداف و تفاوت در کنش می‌شود، نمی‌تواند معنا دار باشد. نه تنها کنش به معنی پیگیری اهداف از نظر هنجاری جهت‌یابی شده است، بلکه از نظر شرایط و قواعد هنجاری نیز چنین است. بستن یک قرارداد سودآور به روش درستکارانه، نمونه‌ای از آن است. این قواعد شاید بنا به بعضی دیدگاه‌ها خود نوعی هدف هستند، ولی از نگاه پارسونز اهداف فوری نیستند. در عوض به‌عنوان ملاحظاتی هستند که محدوده وسایل جایگزین را - که باید براساس ملاحظات کارایی عقلانی انتخاب شوند - تعیین می‌کنند.

